



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۲۶	تاریخ	۱۴۰۴/۰۸/۰۷
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به روایات برای حجیت خبر در موضوعات				
عنوان ۶	طریق دوم: تمسک به روایات خاصه در مورد موضوعات				
عنوان ۷	بررسی روایات چهارم تا ششم				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به ادامه بررسی روایات خاصه ای پرداخت که برای اثبات حجیت خبر واحد در «موضوعات» مورد استناد قرار گرفته اند و سه روایت دیگر تحلیل شد:

۱. صحیحۀ محمد بن مسلم: در این روایت، امام از اطلاع دادن به نمازگزاری که لباسش آغشته به خون است، تا پایان نماز، نهی فرمودند («لَا يُؤْذَنُ حَتَّى يَتَصَرَّفَ»). استدلال شد که این نهی، نشان می دهد که اگر اطلاع می داد، نماز باطل بود و باید اعاده می شد؛ و این لزوم اعاده، کاشف از حجیت خبر واحد در موضوع (نجاست لباس) است.

شهید صدر اشکال کردند که این مورد از باب حجیت خبر نیست، بلکه از باب «ملفت کردن» نمازگزار به امری محسوس است که اگر توجه می کرد، خودش آن را می دید. لزوم اعاده نیز ناشی از علم حاصل از این التفات است؛ نه تعبد به خبر مخبر. ۲. صحیحۀ عبدالله بن سنان: در این روایت، شخصی امام باقر علیه السلام را پس از غسل، از باقی ماندن قسمت خشکی (لمعه) بر پشتشان آگاه می کند. امام علیه السلام ضمن گلایه («مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَّتْ؟!»)، آن قسمت را مسح می کنند. استدلال شد که عمل امام به دنبال خبر آن شخص، کاشف از حجیت خبر واحد در موضوع (عدم وصول آب) است.

اشکال شد که عمل امام ممکن است از باب احترام به سائل یا جلوگیری از توهم تسامح در حکم بوده باشد، نه از باب حجیت خبر؛ زیرا امام معصوم دچار خطا نمی شوند. در پاسخ گفته شد که عمل امام، ظهور عرفی در پذیرش و ترتیب اثر بر

خبر مخبر دارد. اگر مراد امام غیر از این بود، باید قرینه‌ای بر خلاف این ظهور اقامه می‌فرمودند. عدم وجود قرینه، این ظهور را تثبیت می‌کند.

۳. روایت اعتماد بر اذان مؤذن: به روایاتی که دلالت بر «مؤمن» بودن مؤذن و جواز اعتماد بر اذان او برای تشخیص وقت نماز دارند، استناد شد. سپس اشکال شد که اعتبار اذان مؤذن راتب، ممکن است نه از باب حجیت خبر او، بلکه از باب امارت عرفیه خود اذان بر دخول وقت باشد؛ زیرا مؤذن به اقتضای شغلش مقید به رعایت وقت است.

سخن آغازین

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۱

بدی را با روشی که نیکوتر است دفع کن، آنگاه [خواهی دید] کسی که میان تو و او دشمنی بود، گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

این تعلیم قرآنی از مهم‌ترین تعلیمات قرآنی، بلکه می‌توان گفت از معجزات تعلیمات اخلاقی قرآن است؛ که «بدی را با خوبی پاسخ ده». البته این تعلیمات اخلاقی مربوط به افراد جامعه است، و آن هم افراد جامعه ایمانی؛ که اگر کسی به شما بدی کرد، این بدی را با خوبی پاسخ دهید. نتیجه این کار این است که آن کسی که با تو دشمنی دارد، تبدیل به دوست صمیمی تو می‌شود و این معنا، مجرب هم شده است.

ما یک وقت اولی که به قم آمديم، قبل از انقلاب، بعد از سال ۵۴- البته این داستان مصداق تام این آیه نیست اما مناسب با مضمون آن است، ما را دعوت کردند در یکی از مدارس علمیه، برای تدریس عقاید. آن وقت‌ها مسئله دکتري شریعتی خیلی مطرح بود و درگیری شدیدی بین طرفداران و مخالفین ایشان وجود داشت. بعد از درس، طلاب جمع می‌شدند و سؤال می‌کردند. یکی از آنها پرسید: «نظر شما نسبت به دکتري شریعتی چیست؟» ما همان نظری را که داشتیم بیان کردیم که بعدها، شاید چهل سال بعد، دیدم که از مرحوم ابوی ما نیز عین همین سؤال شده و ایشان همین جواب را داده بودند. جواب ما این بود که اینکه گفته شود ایشان کافر است یا وهابی، درست نیست؛ اما افکارش افکار منحرف و اشتباهی است و کسی که بخواهد اسلام را بشناسد، نباید به کتاب‌های ایشان رجوع کند. اما اینکه گفته شود کافر است یا وهابی، صحیح نیست. همین مقدار کافی بود که یکی از طلاب آنجا نزد مدیریت رفته و گفته بود که ایشان از دکتري شریعتی دفاع کرده است! فردای آن روز به ما گفتند دیگر اینجا جای شما نیست.

ولی آن طلبه، طلبه‌ای بود که ما بعداً به او محبت کردیم. آن حرفی که او زده بود، خیلی ناگوار بود؛ زیرا ما دفاع نکرده بودیم، بلکه حرف درست را زده بودیم. ولی این طلبه آنقدر تحت تأثیر آن محبت قرار گرفت که بعداً تبدیل به یک محب بسیار صمیمی شد که هنوز هم هست و دیگر طلبه نیست، آدم خوبی است و خیلی هم نسبت به ما محبت دارد.

این را تجربه کردیم که اگر رفتار بدی با تو شد، در برابر آن اگر خوب عمل کنی، این دشمنی تبدیل به رفاقت و دوستی صمیمی می شود: «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».

البته روایات دیگر را باید با هم دید. در روایتی هم نهی شده است از «وَضْعُ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ»؛ یعنی نیکی کردن به نااهل. آدم باید ببیند طرف، اهلیت دارد یا نه. ما تجربه آن را هم داریم؛ یعنی گاهی بر همین اساس، محبتی نسبت به کسی می کردیم که خیلی با ما بدی کرده بود، اما دیدیم این محبت، او را بدتر و گستاخ تر کرد. باید دید؛ باید «وَضْعُ الْمَعْرُوفِ فِي مَحَلِّهِ» باشد. به هر حال، امیدواریم خدای متعال ما را توفیق دهد بتوانیم به معارف و تعالیم الهی عمل کنیم.

مرور درس پیشین

بحث در روایاتی بود که برای اثبات حجیت خبر واحد در موضوعات، به آنها استناد می شد. از این باب، سه روایت قبلاً بحث شد.

روایت چهارم: صحیحہ محمد بن مسلم (خون بر لباس نمازگزار)

روایت چهارم، صحیحہ محمد بن مسلم است. روایت چنین است که مرحوم کلینی روایت می کند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِ أَخِيهِ دَمًا وَهُوَ يُصَلِّي، قَالَ: لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يَنْصَرِفَ»؛

از محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیه السلام نقل است که گفت: از آن حضرت پرسیدم: مردی در حالی که برادرش مشغول نماز است، خونی بر لباس او می بیند؛ آیا باید او را آگاه کند؟ فرمود: نه، تا زمانی که از نماز فارغ شود، او را آگاه نکند».

تمام راویان این حدیث ثقات هستند.

راوی از امام درباره شخصی که در لباس برادر خود خونی می بیند در حالی که او مشغول نماز است سوال می کند. ظاهراً خونی بوده که بیش از مقدار بخشیده شده (معفو عنه) است. سوال می کند آیا باید به او اطلاع دهد یا نه؟ حضرت می فرماید: «نه، لازم نیست او را آگاه کند».

تقریب استدلال به روایت

تقریب استدلال به این روایت برای اثبات حجیت خبر واحد در موضوعات چنین است: اگر خبر واحد در موضوعات حجت نبود، لازم نبود حضرت از اطلاع دادن نهی کنند؛ زیرا اطلاع دادن یا ندادن تفاوتی نمی کرد. اینکه حضرت می فرمایند «لَا يُؤْذِنُهُ»، معنایش این است که اگر آگاه می کرد، آن شخص باید نمازش را از سر می گرفت. از این نهی «لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يَنْصَرِفَ» فهمیده می شود که «إِنْ كَانَ آذَنَهُ وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ صَلَاتَهُ»؛ یعنی اگر او را آگاه کرده بود، بر او واجب بود که نمازش را اعاده کند.

پس این خبر، بر حجیت خبر ثقه در موضوع دلالت دارد.

پرسشگر: ...

استاد: آن شخص نمازگزار متوجه خون بر لباسش نیست، اما اگر دیگری آن را دیده و اگر به او نمی گفت، او متوجه آن نمی شد؛ لذا می گوید: «لَا يُؤْذَنُ». این، تقریب استدلال به این روایت است.

اشکال بر استدلال

مرحوم شهید صدر رحمته الله بر این تقریب و استدلال اشکال می گیرند. خلاصه اشکال ایشان این است که از روایت استفاده می شود که خبر آن شخص دیگر به خون موجب التفاتِ خودِ مصلی می شود. یعنی نمازگزار «لَوْ التَفَتَ لَرَأَاهُ» است؛ یعنی این مصلی اگر ملتفت بود، نجاست را می دید. خون در برابر چشمش هست، اما نمازگزار ملتفت نیست؛ نه اینکه این خون دیدنی نیست، نه اینکه دیده نمی شود، نه اینکه اگر این شخص دیگر خبرش نمی کرد، او متوجه نمی شد.

خلاصه اینکه وجوب اعاده به استنادِ اخبارِ مخبر نیست. اینکه حضرت فرمودند اطلاع دادن لازم نیست، به دلیل این است که او ملتفت نیست. «لَا يُؤْذَنُ حَتَّى يَنْصَرِفَ» یعنی ملتفت کردن او لازم نیست؛ نه اینکه اخبارِ مخبر حجت بود و اگر به او می گفت، او باید به این خبر عمل می کرد. خیر؛ این از باب این است که او اگر غافل نبود و ملتفت بود، خون را می دید. به عبارت دیگر، این خون، خون محسوس است. چون خون برای مصلی محسوس است، کاری که آن شخصِ مخبر می کند، «اخبار» نیست، «ملتفت کردن» است، «از غفلت بیرون آوردن» است. حضرت می فرمایند لازم نیست او را از غفلت بیرون بیاوری؛ چون اگر از غفلت بیرونش بیاوری، خودش خون را می بیند و ملتفت می شود؛ لذا لازم نیست او را از غفلت بیرون بیاوری.

بنابراین، کلام امام از این باب نیست که خبر او حجت است؛ بلکه از باب این است که اگر او را ملتفت کرد، خودش خون را می بیند و چون خودش خون را می دید و می دید که خون بیش از حد مجاز است، او باید نمازش را اعاده کند یا لباسش را عوض کند. از باب اینکه این خون، خون مرئی (قابل دیدن) است، نه از باب حجیتِ خبرِ مخبر. خلاصه آنکه، این روایت نمی تواند شاهی بر حجیت خبر ثقه باشد. این اشکال شهید صدر^۱، اشکال درستی است؛ اشکال وارد است.

پرسشگر: شاید امام از این باب این طور فرموده که شخص وظیفه ای برای اطلاع به او ندارد.

استاد: بسیار خوب، وظیفه ندارد؛ ولی اگر گفت، حالا چه؟ وظیفه نداشت، اما اگر گفت؛ حرف در اینجاست که پس اگر گفت، او باید چه کار می کرد؟ باید اعاده می کرد. شهید صدر می گوید اشکال این است که «اگر گفت، او باید اعاده می کرد»، نه از باب این است که گفتنِ او حجت است، بلکه از باب این است که اگر می گفت، او متوجه می شد و خون را خودش می دید. این دیگر از باب حجیت خبر نیست؛ خودش علم پیدا می کرد و خون را می دید. بنابراین نمی شود به این روایت استدلال کرد.

۱. «ویرد علیه: أَنَّ المفروض أَنَّ المخبر يرى الدم، ومعه يكون الإخبار بالنجاسة مساوياً لالتفات المصلّي وحصول العلم له، فلا إطلاق لفرض الشك»؛ [موسوعة الشهيد السيد محمد باقر الصدر؛ ج ۱۰ (بحوث في شرح العروة الوثقى - جزء الثاني)، ص ۱۰۷].

روایت پنجم: حدیث لمعه (موضع خشک در غسل)

روایت دیگر - که این روایت را هم مرحوم کلینی روایت می کند - چنین است:

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لُمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصْبَحْهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ: مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ؟ ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ بِيَدِهِ»؛

از عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود: پدرم از جنابت غسل کرد. به او گفته شد: در پشتت نقطه ای (لمعه ای) مانده که آب به آن نرسیده است. فرمود: «چه می شد اگر ساکت می ماندی؟». سپس با دست خود آن قسمت را مسح نمود [و ترک کرد].

باز هم از لحاظ سندی، حدیث کاملاً تام است و هیچ اشکالی در آن نیست و تمام رجال سند ثقات هستند. امام صادق عليه السلام می فرمایند: پدرم امام باقر عليه السلام غسل کردند. شخصی به ایشان عرض کرد: قسمتی در کمر شما باقی مانده که آب به آن نرسیده است. حضرت به او فرمودند: «اگر نمی گفتم، چیزی بر تو نبود» یعنی تو مسئول نبودی که این نکته را بگویی.

تقریب استدلال به روایت

از عبارت «مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ؟!»، این معنا استفاده می شود که «حالا که گفتم، برای من تکلیف ایجاد شد که ترتیب اثر دهم» و حضرت ترتیب اثر هم می دهد. پس معنی آن این است که خبر ثقه حجت است. اینکه حضرت فرمودند: «چه می شد بر تو اگر سکوت می کردی؟!»، یعنی حالا که گفتم، برای من تکلیف درست کردی، درحالی که تو موظف نبودی این تکلیف را برای من ایجاد کنی.

تقریب استدلال این گونه است: از کلام امام فهمیده می شود که «اکنون که تو گفتم، برای من تکلیف ایجاد کردی که باید بیایم و آن لمعه را با رساندن آب برطرف کنم». این خبر دلالت دارد بر اینکه خبر ثقه حجت است. آن شخصی که به حضرت این خبر را داد، قاعدتاً ثقه بوده است؛ حداقل، خبر واحد بوده است. اینکه حضرت به او فرمودند: «مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ؟!»، و سپس مطابق آن خبر عمل کردند و آن موضع را مسح نمودند، این ترتیب اثر دادن حضرت بر سخن او، کاشف از حجیت آن خبر است.

اشکال بر استدلال

استدلال به این روایت نیز مخدوش است؛ زیرا معلوم نیست ترتیب اثر دادن حضرت به چه دلیل بوده است. البته عبارت «ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ بِيَدِهِ» در ادامه روایت آمده است؛ اما معلوم نیست این عمل از باب ترتیب اثر دادن به سخن او و از باب حجیت خبر باشد. ممکن است از این باب بوده باشد که آن شخص گمان نکند حضرت به حکم بی اعتنا هستند؛ یا گمان نکند غسل تمام بدن واجب نیست، یا گمان کند که حضرت در انجام برخی احکام تسامح می ورزند؛ زیرا این احتمال وجود

دارد که اساساً آن مخبر اشتباه کرده باشد؛ یعنی حضرت غسل کامل انجام داده بودند و او توهم کرده که قسمتی خشک باقی مانده است. بنابراین، این عمل حضرت دلیلی بر این نیست که از باب حجیت خبر، ترتیب اثر داده اند.

بنابراین ترتیب اثر دادن به سخن او در اینجا، لزوماً از باب حجیت نیست؛ می تواند از باب احتیاط باشد. البته مادر پیشتر در محل خود گفته این که معصوم احتیاط نمی کند و جهل نیز بر او عارض نمی شود.

آنچه به نظر می رسد این است که حضرت در اینجا از باب احترام به سخن او چنین کرده اند؛ زیرا اگر ترتیب اثر نمی دادند، به معنای تکذیب یا بی اعتنائی به او بود. اینکه حضرت «ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ بِيَدِهِ»، نمی تواند از باب حجیت باشد؛ زیرا برای ما قابل قبول نیست که حضرت به دلیل جهل غسل را ناقص انجام داده باشند؛ ایشان معصوم هستند.

خلاصه اینکه «ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ بِيَدِهِ»، نمی تواند از باب حجیت خبر مخبر باشد. زیرا لازمه حجیت خبر در اینجا آن است که بپذیریم حضرت از روی جهل، واقعا قسمتی را خشک گذاشته بودند و بنا بر اخبار آن شخص، متوجه شده و آن را مسح نموده اند. این امر مستبعد است. یعنی طبق مبانی اعتقادی، باید گفت حضرت غسل کامل انجام داده بودند و آن شخص چنین توهمی کرده است. پس مسح کردن حضرت، نه از باب حجیت سخن او، بلکه از این باب بوده که آن شخص دچار توهم نشود که حضرت مثلاً در عمل به تکلیف تسامح کرده اند. این هم اشکالی است که می توان بر این استدلال وارد کرد.

رد اشکال

به نظر ما این سخن که عمل امام از باب حجیت نبوده، در اینجا می تواند با اشکال مواجه باشد؛ زیرا اگر خبر واحد حجت نبود، حضرت باید به آن شخص می فرمودند که من تکلیف ندارم به خبر تو عمل کنم؛ زیرا حضرت باید احکام را به او تعلیم دهند. اینکه حضرت «ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى ظَهْرِهِ»، برای آن شخصی که خبر داد، این معنا را می رساند و او چنین می فهمد که چون خبرش حجت است، حضرت به آن ترتیب اثر داده اند. اگر غیر از این بود، حضرت باید می فرمودند که این عمل من از باب ترتیب اثر دادن به خبر تو نیست؛ بلکه از باب این است که مثلاً خواستم احترام تو را رعایت کنم. یا حضرت می فرمودند که غسل من کامل بود؛ ولی به احترام سخن تو، این لمعه ای را که تو ادعا می کنی، باز هم مسح می کنم.

خلاصه آنکه، جای این اشکال وجود دارد که می توان با این تقریب، استدلال به این روایت را تصحیح کرد: عمل امام، ظهور عرفی در حجیت خبر دارد؛ یعنی عرف، وقتی این عمل را می بیند، از آن چه استفاده ای می کند؟ ترتیب اثر دادن بر قول مخبر را. چون عرف این ظهور را می فهمد، اگر این ظهور، مراد حضرت نبود، می بایست حضرت آن را نفی کرده و می فرمودند که این ظهور در اینجا مراد من نیست و از این عمل من نباید معنای حجیت خبر او را استفاده کرد.

بنابراین جای این سخن در اینجا وجود دارد که چون عمل حضرت ظهور عرفی در حجیت خبر داشته و حضرت قرینه ای بر عدم اراده این معنا اقامه نکردند، این ظهور ثابت است. احتمال اینکه حضرت به وجه دیگری (غیر از حجیت خبر)، آن لمعه را برطرف کرده باشند، احتمالی قابل اعتنا نیست. ظهور عرفی عمل، همین حجیت خبر مخبر است و اگر حضرت نمی خواست که از فعل او چنین ظهوری فهمیده شود، باید بیان می کردند؛ ولی بیان نکردند.

پرسشگر: ...

استاد: ما نمی‌توانیم در اینجا بگوییم اسهاء رحمانی بود؛ باید قرینه برای آن باشد. در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرینه وجود دارد. مثلاً در مسئله قضاء صلاة، قرینه وجود دارد؛ خود حضرت فرموده‌اند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ چون این را فرمودند، لذا خدای متعال می‌خواست که امت، حتی در احکام سهو در نماز و قضای نماز نیز از حضرت تبعیت کنند. اما بعد از عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که احکام بیان شده بود، دیگر نمی‌توانیم بگوییم حضرت برای تعلیم حکم غسل، این‌گونه به ظاهر اشتباه کردند تا شخص را تعلیم دهد؛ زیرا حکم غسل قبلاً بیان شده بود و حضرت نیز در مقام بیان حکم نبودند.

پرسشگر: ...

استاد: فعل معصوم ظهور دارد و ما به ظهور آن کار داریم. ظهور دارد در اینکه چون آن شخص گفت «قسمتی خشک باقی مانده است»، حضرت به سخن او ترتیب اثر دادند و آن لمعه را با دستشان برطرف کردند. این ظهور وجود دارد.

پرسشگر: آیا این ظهور وجوب عمل به آن خبر را می‌رساند یا استحباب آن هم ممکن است؟

استاد: خیر، ظهور دارد در اینکه ترتیب اثر دادند و این ترتیب اثر، کاشف از حجیت است. عرف، استحباب را از این ترتیب اثر نمی‌فهمد. عرف می‌فهمد که اگر آن شخص نمی‌گفت، حضرت این کار را انجام نمی‌دادند؛ حال که او گفت، حضرت این کار را کردند؛ پس معنایش این است که خبر او حجت است. حتی اگر گفته شود عمل امام استحبابی بوده، آن هم باز معنایش حجیت است. معنای سخن شما این است که اتمام غسل اصلاً واجب نیست و حتی اگر حضرت خودشان متوجه می‌شدند، باز هم رفع آن قسمت خشک واجب نبود و مستحب بود. در حالی که اینطور نیست؛ غسل کامل واجب است. اصل حکم، وجوب است، نه استحباب. اتمام غسل نیز مستحب نیست، بلکه واجب است. حال که اصل وجوب معلوم است، سخن بر سر این است که حضرت به استناد سخن این شخص، به این وجوب عمل کردند. اصل فعل، مستحب نیست؛ بلکه اصل آن، واجب است.

پرسشگر: ...

استاد: ما می‌گوییم این فعل، ظهور در این دارد. اینکه حضرت به دنبال خبر آن شخص، عمل کردند، این ترتیب اثر دادن، برای شنونده ظهور در چه دارد؟ ظهور در حجیت خبر دارد؛ ظهور در ترتیب اثر دادن بر خبر مخبر دارد. بله، ما معتقدیم که حضرت غسلشان کامل بوده است؛ منتها چون او گفت «قسمتی خشک باقی مانده است»، حضرت این ترتیب اثر را دادند. این عمل، ظهور عرفی دارد در اینکه پس بنابراین، حضرت به استناد اخبار مخبر، ترتیب اثر دادند. این برای شنونده، ظهور در چنین چیزی دارد. اگر حضرت این ظهور را مرادشان نبود، باید آن را نفی می‌کردند.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، ظهوری که وجود دارد، ظهور در «ترتیب اثر» است؛ ظهور در حکم واقعی که ندارد؛ بلکه ظهور در حجت بودن سخن او دارد. «حجت» که می‌گوییم، معنایش این نیست که لزوماً مطابق با واقع است. اگر گفتیم خبر واحد حجت است، معنایش این نیست که هر خبر واحد حجتی، مطابق با واقع است. حجت، مطابقت با واقع را نمی‌فهماند؛ بلکه حجت، همین لزوم ترتیب اثر را می‌فهماند. ما می‌گوییم در اینجا، عمل امام در ترتیب اثر بر کلام مخبر ظهور دارد. حضرت ترتیب اثر دادند؛ نه اینکه فرموده باشند: «سخن تو مطابق با واقع است»؛ نگفتند: «بله، همین‌طور که گفتی درست است؛ واقعاً من

قسمتی را خشک گذاشته بودم». خیر؛ شاید حضرت غسل کامل کرده بودند؛ اما همین که او گفت و حضرت ترتیب اثر دادند، ظهور دارد در اینکه پس، خبر واحد را حضرت حجت می دانند و لذا ترتیب اثر دادند؛ تا آن طرف بفهمد که خبر واحد حجت است. یا به عبارت دیگر، اگر خبر واحد را حجت نمی دانستند، باید به آن طرف می گفتند که خبر واحد حجت نیست؛ خبر تو برای من الزام آور نیست که باید ترتیب اثر دهم. اگر هم کسی بگوید حضرت احتیاطاً این کار را کردند، ما در محل خود گفتیم که احتیاط در فعل معصوم معنا ندارد.

روایت ششم: اعتماد بر اذان مؤذن

روایت دیگر که برای اثبات حجیت خبر در موضوعات مطرح می شود، روایت مربوط به اعتماد بر اذان مؤذن در تشخیص وقت نماز است؛ که اگر مؤذن اذان گفت، این نشان دهنده آن است که وقت داخل شده و می توان به اذان مؤذن برای احراز آغاز وقت نماز اعتماد کرد. البته روایات متعددی به این مضمون وارد شده است. روایت اولی که در این باب می خوانیم، روایتی است که شیخ طوسی با اسناد خود نقل می کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «الْمُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ وَالْإِمَامُ ضَامِنٌ»^۱؛

از عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علی عليه السلام نقل است که فرمود: مؤذن، امین است و امام، ضامن است.

سند این روایت تام نیست؛ زیرا دلیلی بر وثاقت عیسی بن عبدالله هاشمی وجود ندارد. در استدلال به این روایات گفته می شود که «الْمُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ» یعنی به سخن مؤذن می توان عمل کرد.

اما در اشکال بر استدلال به این گونه روایات گفته می شود که عمل کردن به اذان مؤذن، ممکن است نه از باب حجیت «خبر» او، بلکه از باب این باشد که خود اذان مؤذن راتب، یک اماره عرفیه بر دخول وقت است. وقتی مؤذنی، مؤذن راتب است، به دلیل شغلش مقید است که سر وقت اذان بگوید. این خود، اماره عرفیه بر شروع وقت می شود، نه از باب اینکه خبر واحد است. لذا این روایات نیز به این شکل برای اثبات حجیت خبر واحد بما هو خبر واحد قابل استناد نیستند. ادامه بحث را ان شاء الله هفته آینده پی می گیریم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ